

جایگاه وجودی ولی و امام در حکمت متعالیه

(دیدگاه حکیم زنوزی)

عبدالرضا صفری*

استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه پیام نور

چکیده

اشرف و اقرب و محبوبترین جواهر ملکوتی است، میتوان آن را روح دانست. به این سبب، ولی، روح و عقل ناطقه‌یی است که در معرض فرامین و ثواب و عقاب حق تعالی قرار میگیرد.

مقاله حاضر درصدد است با بررسی مفهوم ولی و امام در دیدگاه حکیم زنوزی، نشان دهد که میتوان بنا بر قواعد فلسفه نظری حکمت متعالیه – همچون قاعده الواحد، امکان اخس و بویژه امکان اشرف – شأن ضروری وجود عقل را اثبات نمود. از آنجا که «ولی» در برترین مرتبه عقل بالفعل و قوه تحریک قرار دارد، بر مرتبه عقل اول بعنوان حق ثانی، اتم و اقرب جواهر نشئه ملکوت به حق تعالی منطبق میشود، از اینرو این مرتبه بر «ولی» صادق است. همچنین این عقل که در حکمت اشراقیه متعالیه «عقل متکافئه» و «رب النوع» و در این مقاله نمونه برتر «موجود مستکفی» شناخته میشود، به این سبب که دارای جنبه‌یی از ربوبیت حق تعالی است، بر خلاف عقول مفارق، به تربیت و تدبیر مادون خویش التفات دارد. نمونه این عقل را میتوان در انوار مدبره انسانی و نفوس عالیه، از جمله اولیا و حکمای متأله، مشاهده کرد. نویسنده با بررسی این ویژگیها و مصادیق اینگونه از عقل، نتیجه میگیرد که بر اساس تحلیل حکمی محتوای بعضی از روایات میتوان زمینه را برای تطبیق این ویژگیها بر اولیاء آماده ساخت و بتعبیر زنوزی، رکن ابیض عرش الهی و عقل کل را نماینده این مرتبه معرفی نمود. سرانجام، بنا بر این باور که عقل،

کلیدواژگان

ولی
عقل اول
حکمت متعالیه
امام
عقل اول
موجود مستکفی
حکیم زنوزی

مقدمه

بنا بر واژه‌شناسی، «ولی» کسی است که فانی از حال خود و باقی در مشاهده حق باشد. او خود از نفس خویش خبر ندارد و حق تعالی عهده‌دار امر وی باشد و با غیر حق تعالی عهد و قراری ندارد. بعضی دیگر ولایت را باطن نبوت میدانند و از آن بگونه‌یی تعبیر میکنند که جامع نبوت و ولایت است؛ زیرا انبیا، خود اولیا هستند^۱. در دیدگاه حکیم زنوزی نیز واژه «ولی»

*.Email:Safary_r@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۷/۶/۱۰ تاریخ تأیید: ۹۷/۹/۱۸

۱. جامی، فحاحات الانس، ص ۵.

۲. قیصری، شرح فصوص الحکم، ص ۴۵.

و بتعبیر دیگر، مرشد و هادی، برای اشاره به حقیقت ولایت یعنی «عقل اول» و حقیقت محمدیه^۳ بکار میرود.

بر اساس این معنا، از آنجا که سیر منازل سلوک و طی مدارج روحانی و اصولاً تجربه‌های عرفانی - دینی، در بنیاد خود نیازمند ولی است و دستیابی به مراتب و طی نمودن منازل سلوک به ارشاد اولیا و هدایت هدایتگران بستگی دارد، مفهوم ولی و اثبات وجود وی ضرورت می‌یابد. این ضرورت بویژه در حکمت متعالیه که تعامل تنگاتنگی با عرفان نظری و علم کلام دارد، برجسته‌تر میشود. ردپای این ادعا را میتوان در الزامات عارفان در توجه و رهروی سالکان بر اساس ارشاد اولیا، دنبال کرد.

اگرچه در آثار عارفان توصیه‌های جدی در همراهی بیچون و چرا با «ولی» و هادی در مقام ولایت وجود دارد، اما التفاتی به تعیین شأن وجودی او دیده نمیشود. این در حالیست که نویسندگان، بعضی از تعالیم و دعاوی حکیم زنوزی را پشتیبان این باور خود میدانند که میتوان شأن ضروری وجود ولی و امام را بر اساس بعضی از مهمترین آموزه‌های حکمت متعالیه - از جمله قاعده الواحد، نظام طولی وجود، امکان اخس و بویژه امکان اشرف، اثبات کرد. از دیدگاه این نوشتار، آنچه در تحلیل مراتب طولی و تبیین مرتبه ضروری وجود «ولی» اهمیت دارد آنست که میتوان شأن وجودی او را بر مرتبه ضروری وجود «عقل اول» منطبق نمود و ویژگیهای آن را بر «ولی» و ولایت منطبق ساخت و بدین سان زمینه را برای تبیین مستدل یک مفهوم کلامی آماده ساخت. در این مسیر بروشنی این نتیجه حاصل میشود که ولایت هر ولی، بر نبوت تقدم دارد زیرا ولی و امام در مرتبه وجودی خویش به ربوبیت مادون خویش التفات دارد، در حالیکه این

ویژگی در مراتب مادون وجودی وی دیده نمیشود. در این مقاله چند پرسش اساسی مطرح میشود: چگونه بر اساس قاعده الواحد در نظام طولی هستی و بویژه امکان اشرف، میتوان جایگاه و شأن ضروری وجود هادی را اثبات کرد؟ این مرتبه وجودی چه ویژگیهایی دارد که حکایت از ولایت او دارد و به ربوبیت ولی می‌انجامد؟ چگونه بر اساس تحلیل این ویژگیها میتوان مفهوم ولایت را بر مصداقهای خاص ولایت منطبق ساخت؟ بخش پایانی مقاله نیز بنا بر مذاق حکمت متعالیه، به بررسی لوازم حکمی یک روایت میپردازد تا بر اساس اصول بنیادین وجودشناسی، به اثبات مرتبه وجودی ولی و امام دست یابیم و سپس به بیان مصداق و ویژگیهای آن اشاره خواهیم نمود.

اصول و مبانی مدعا

برای بررسی و تحلیل ادعای این مقاله، به چند مبنای عقلی نیاز است:

الف) پیدایش معلول واحد از علت واحد

این باور که واحد را در کثیر و کثیر را در واحد باید جستجو کرد، از تأثیرگذارترین قواعد فلسفی دانسته میشود که در بسیاری از دیگر اصول، نقش بنیادی دارد. بتعبیر میرداماد، این قاعده نه تنها از امهات اصول عقلیه است بلکه عقل گواه بر فطری بودن آن است.^۴ ملاصدرا نیز پیروی از میرداماد، افزون بر فطری دانستن این قاعده، در یک فصل از اسفار با عنوان «فی أن اول ما یصدر عن الحق الاول یجب ان یکون امراً واحداً»، پس از بررسی شکهای فخر رازی،

۳. مدرس زنوزی، مجموعه مصنفات، ج ۳، ص ۱۱۰.

۴. میرداماد، قیسات، ص ۲۳۲.

■ ملاصدرا از حقیقت محمدی بعنوان تجلی نخستین یاد میکند که واسطهٔ میان خدا و بندگان اوست. از دیدگاه وی، این حقیقت با جامعیت و بساطت ذاتش در سراسر وجود ساری است. به این ترتیب، در این دیدگاه تمامی اوصاف نفس محمدی و وجود پیامبر (ص)، بر عقل اول منطبق میشود.

♦♦♦♦♦
دیدگاه به مصداق مهمی برای جوهر عقل اشاره میکند. او برای شرح یک روایت از پیامبر (ص) که فرمود «اول ما خلق الله نوری»^۵، در شرح اصول کافی کوشیده است محتوای آن را با نتیجهٔ حاصل از قاعدهٔ الواحد که عقل را اولین مجعول حق اول میداند، مقایسه کند و نشان دهد که مراد از ظهور مخلوق اول، یعنی «عقل اول»، مرتبه‌یی است که عارفان از آن به نور محمدیة البدوی تعبیر میکنند.

به اینسان میتوان شأن وجودی ولی را بر اساس قاعدهٔ الواحد اثبات کرد، زیرا همچنانکه از رهگذر سازوکار بنیادی این اصل، یعنی سنخیت علت و معلول در جنبهٔ وحدت شخصی، عقل اول به ظهور میرسد، حقیقت وجودی «ولی» و هادی نیز بسبب سنخیت در وحدت شخصی با حق تعالی، از وجود واحد حق تعالی ظهور می‌یابد. این را باید یکی از

۵. ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۷، ص ۲۷۳-۲۷۲.

۶. همان، ج ۲، ص ۲۱۹-۲۱۸.

۷. همان، ج ۷، ص ۳۱۰.

۸. همان، ص ۳۱۹-۳۱۶.

۹. همان، ص ۳۳۹.

۱۰. همو، شرح الأصول الکافی، ج ۱، ص ۷۳.

۱۱. همانجا؛ همان، ص ۱۰۳.

منکران این قاعده را معاندین اهل حق میدانند که از شدت انکار، باب حکمت بروی ایشان باز نمیگردد.^۵ افزون بر این، او کوشیده است نتایج مهم فلسفی حاصل از این قاعده را بنا بر مبانی حکمت متعالیه بدست آورد.^۶

مهمترین نتیجهٔ حاصل از این قاعده در دیدگاه وی تعیین مصداق صادر اول است. او در یکی از فصول اسفار با عنوان «فی الاشارة الی منهج آخر فی أن الصادر الاول واحد غیر مرکب»^۷، پس از اثبات اینکه از واحد حقیقی دو چیز صادر نمیشود و حق تعالی واحد حقیقی، وجود بحت و بسیط است که از او جز واحد صادر نمیشود، نتیجه میگیرد که صادر اول از حق اول تعالی باید چند ویژگی داشته باشد؛ وجود محض و واحد و از حیث ذات و فعلش مستقل باشد.^۸ به این ترتیب ملاصدرا تنها عقل را سزاوار ویژگی صادر اول میداند.

این نتیجه‌گیری را که برای این نوشتار اهمیت دارد، میتوان بوضوح در یکی از مواضع اسفار مشاهده کرد: فاذن اول ما یوجد بعد الذات الاحدیة من کل وجه موجود واحد مستقل الذات و الفعل جميعاً. فلا یكون الا عقلاً محضاً، لانتفاء الوجود (بنحو الفعلیة) من الهیولی و الواحد من الجسم، والاستقلال فی الذات من الصورة و العرض و فی الفعل من النفس.^۹

از تحلیل قاعدهٔ الواحد در دیدگاه حکمت متعالیه، ضرورت ظهور یک موجود اولیه یا همان «عقل»، از حق اول تعالی فهمیده میشود. اما از سوی دیگر، این موجود که هیچ افتقاری جز به حضرت حق ندارد و از حیث ذات و فعل خود مستقل از ماسوای حق تعالی است^{۱۰}، از منظر حکمت متعالیه به دیدگاهی عرفانی-کلامی می‌انجامد. ملاصدرا بر اساس همین

مبانی مهم تبیین عقلانی ولی، با مدد گرفتن از این قاعده بنیادی تلقی نمود.

ب) قاعده امکان اشرف

این اصل را باید مهمترین مبنای مابعدالطبیعی اثبات وجود ولی دانست. این قاعده که بتعبیر ملاصدرا میراث ارسطو است^{۱۲} و از اصل مهم امتناع صدور کثرت از واحد حق منشعب میشود، به توصیف منطقی نظام وجود در قوس نزول میپردازد. بر اساس این قاعده، مرتبه وجودی اخس از حیث وجودشناسی دلالت بر مرتبه امکان اشرف یا موجود برتر دارد. پدید نیامدن اشرف پیش از اخس، از حیث وجودشناسی به یکی از این سه اشکال بنیادی می انجامد: صدور کثیر از واحد، اشرف بودن معلول از علت و تحقق موجودی اشرف از حق تعالی^{۱۳}. مفاد این قاعده در اسفار چنین خلاصه شده: «أن الممكن الاشرف يجب أن يكون أقدم فی مراتب الوجود من الممكن الاخس وأنه اذا وجد الممكن الاخس، فلا بد أن يكون الممكن الاشرف منه قد وجد قبله»^{۱۴}.

مهم است که بر اساس این قاعده، در مراتب وجود، ممکن اشرف باید مقدم بر ممکن اخس باشد و چون ممکن اخس، وجود یابد، ناچار ممکن اشرف پیش از آن باید وجود یافته باشد. لذا وجود عالم مادی و عنصریات ناقص دلالت بر وجود حقایق برتر و بسیط (تام) دارد.

با توجه به مفاد این قاعده، روشن میشود که مراد از آن نمایان ساختن ترتیب ذاتی نظام عالم است. نباید پنداشت که این اصل منحصر در عالم عقول است، بلکه این اصل در تمامی غایات وجودی اشیاء و جنبه معرفت‌شناختی جریان دارد. برای نمونه، موجود واجب بر موجود ممکن، موجود واحد بر کثیر، و در

جنبه معرفت‌شناسی، فصل بر جنس تقدم دارد^{۱۵}. اما سازوکار و مقتضای این اصل، بواقع برقراری اتصال معنوی است میان مبدأ و أقرب موجودات^{۱۶}، یعنی عقل. اکنون این مرتبه ضروری از وجود که در تحلیل نویسنده با ویژگیهای موجود مستکفی تطبیق می یابد و بعنوان ولی و امام معرفی میشود، محور بنیادی بحث بشمار می آید. با توجه به نقش مهم این اصل، ملاصدرا با تعابیر فاخری همچون عظیم جدواه، کریم مؤاده، کثیر فوائد، متوفر منافع، جلیل خیراته و برکاته از آن یاد میکند^{۱۷}.

ج) قاعده امکان اخس

برای نمایان ساختن شأن وجودی عقل که در اینجا نقش هادی و «ولی» دارد، امکان اخس مکمل امکان اشرف است، زیرا با مدد گرفتن از این دو میتوان موجودات میان دو کرانه هستی را اثبات کرد. در حقیقت، برای هستی میتوان دو کرانه تشخیص داد: واجب الوجود که در شدت کمال و فضیلت و فعلیت خود نامتناهی است و هیولای اولی که بسبب قوه محض بودنش در پذیرش فعلیته نامتناهی است. در فاصله این دو کرانه، مراحل متوسط وجود قابل اثبات است. اهمیت مراحل متوسط وجود به این سبب است

۱۲. همو، الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۷، ص ۳۲۰.

۱۳. ابراهیمی دینانی، قواعد کلی در فلسفه اسلامی، ج ۱، ص ۱۹.

۱۴. ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۷، ص ۳۲۰.

۱۵. ابراهیمی دینانی، قواعد کلی در فلسفه اسلامی، ج ۱، ص ۲۴.

۱۶. «أن قاعدة الاشرف يقتضى أن يكون بین المبدأ الاول وما فرض أقرب الموجودات إليه اتصال معنوی»؛ ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۹، ص ۳۴۲.

۱۷. همان، ص ۳۲۰.

که در نظام هستی، وجود به مرحله هیولا تنزل نمی یابد مگر از طریق مرور کردن و گذر نمودن از همه مراحل متوسط وجود که به آن قوس نزول میگویند. همچنین وجود از مرتبه هیولا به مقام واجب الوجود نمیرسد مگر با گذر کردن از همه مراحل متوسط وجود که به آن قوس صعود میگویند.^{۱۸} موجودات متوسط در قوس نزول بوسیله امکان اخس اثبات میشوند و در قوس صعود با قاعده امکان اشرف.

بر این اساس، شأن ضروری عقل را میتوان با مدد گرفتن از این فرآیند اثبات کرد. سازوکار این قاعده و اقتضای آن، اثبات وجود عقل بنا بر قوس صعودی و بمنزله یک موجود متوسط میان دو کرانه وجود است. در تعریف «ولی» بر اساس این قاعده، میتوان گفت ولی، «عقل اول» و موجودی است که بواقع برزخ میان وجوب و امکان است. بتعبیر دیگر، او واسطه بین خدا و بندگان اوست، مرتبه‌یی از هستی که بالاتر از حد امکان و مقام خلق است که گاهی از آن بمنزله مظهر اسم اعظم الهی یاد میشود.^{۱۹}

تشریح مدعا

در اسفار به یک صورتبندی از مراتب موجودات اشاره شده که بنظر میرسد بنا بر قاعده امکان اشرف شکل گرفته باشد و در آن لوازم فلسفی مهمی دیده میشود که نزد حکیم زنوزی نقشی مهم در تفهیم مرتبه عقل بعنوان «ولی» بعهد دارد:

فإن بحسب الاحتمال العقلي أربعة أقسام لانها إما تام أو ناقص و الاول إما فوق التمام أو لا. و الثاني، اما مستكف بذاته أو بما لا يخرج عن قوام ذاته أو لا. ثم إن العنصريات ناقصة محضة و الفلكيات مستكفية و الواجب عز اسمه فوق التمام. فلا بد أن يكون في الوجود موجود تام،

لیکون متوسطاً بین ما هو فوق التمام و بین ما هو ناقص أو مستکف، و هو العقل. و ذلك لو صدر منه تعالی ناقص ابتداء و هو فوق التمام لانفتت المناسبة بین المفیض و المفاض علیه و أيضاً یلزم الفرجه و الانفطار فی سلسلة الوجود و هو غیر جائز، و قد بینا من جهة قاعدة امکان اخس و إنه لا یمکن وجود مرتبه من الشرف لا یتربط علیه جمیع ما هو دونه الی آخر الحاشية الاخری.^{۲۰}

در اینجا ملاصدرا بنا بر گونه‌یی حصر عقلی، موجود را به دو دسته تام و ناقص تقسیم میکند. دسته اول موجودات، یا فوق تمام هستند یا نه، و دسته دوم یا مستکفی به ذات خویشند یا مستکفی به امری بیرون از ذات خود. به این ترتیب، در قوس نزول، نخست واجب تعالی (موجود فوق تمام) اثبات میشود، سپس در سلسله موجودات متوسط، موجود مستکفی و عقل دیده میشود و سرانجام عالم عناصر و موجودات ناقص محض اثبات میگردد. به این ترتیب، چهار گونه موجود از یکدیگر متمایز میشود.

اما آنچه در اینجا اهمیت دارد اینست که بر اساس قاعده امکان اشرف و قوس نزول، در بین موجودات متوسط میان دو کرانه وجود، وجود ضروری عقل اثبات میشود. از حیث وجودشناسی، عقل میتواند از یکسو مناسبت میان موجود فوق تمام و موجود ناقص (مفیض و مفاض) را سبب گردد و از سوی دیگر، از بروز انقطاع و انفطار در سلسله مراتب وجود جلوگیری کند. همچنین، بر همین اساس روشن میشود که وجود

۱۸. همان، ص ۳۳۴.

۱۹. ابن عربی، فصوص الحکم، ص ۵۰-۴۹.

۲۰. ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۹،

ص ۳۵۰.

موجود اشرف بر وجود مراتب مادون دلالت دارد تا برسد به دیگر کرانه وجود، یعنی هیولای اولی. بنابراین و بنا بر اصول اصیل فلسفی، عقل در مراتب وجود، واجد ضرورت وجودی و بلکه ضرورت منطقی است. اما در جهتگیری مقاله مهم است که عقل اول بعنوان حق ثانی در مرتبه ضروری وجودی خویش بعنوان «ولی» معرفی میشود.

مرتبه وجودی ولی و امام

این پرسش مهم است که مرتبه وجودی عقل اول چه ویژگی‌هایی دارد که آن را شایسته ولی و ولایت میسازد؟ برای این پرسش، دو پاسخ وجود دارد.

الف) پاسخ ملاصدرا بسیار صریح است. او در قوس نزول، از حقیقت محمدی بعنوان تجلی نخستین یاد میکند که واسطه میان خدا و بندگان اوست. از دیدگاه وی، این حقیقت با جامعیت و بساطت ذاتش در سراسر وجود ساری است.^{۲۱} به این ترتیب، در این دیدگاه تمامی اوصاف نفس محمدی و وجود پیامبر (ص)، بر عقل اول منطبق میشود.^{۲۲}

باید یاد آور شد که مراد از حقیقت محمدی، وجود جسمانی پیامبر (که مؤخر از همه انبیاست) نیست بلکه نفس متعالی و حقیقت مجرد وی منظور است که معادل عقل اول است. بر این اساس ملاصدرا از حیثیت سعه وجودی حقیقت محمدی سخن میگوید و نه تنها همانند ابن عربی، از آن با عنوان روح عالم و مظهر اسم الله الجامع یاد میکنند^{۲۳}، بلکه بسبب آن، حقیقت محمدیه و بتعبیر این مقاله «ولی»، جامع همه حقایق و شریعت وی جامع همه شرایع است.^{۲۴}

ب) حکیم زنوزی پاسخی ابتکاری دارد. در این پاسخ، در گام اول، تقسیم مراتب موجودات که در

فقره پیشین از دیدگاه اسفار بیان شد، مبنا قرار میگیرد تا معنای ولی و مرتبه ضروری وجود آن از این رهگذر اثبات شود. به این ترتیب زنوزی با تکیه بر قواعد امکان اشرف و امکان اخس و قوس صعودی موجودات، به صورتبندی مراتب چهارگانه وجود میپردازد:

۱. موجود ناقص با آنکه فاقد کمالات است و این کمالات بسبب امکان استعدادی در آن ایجاد میشود، حصول استعداد در آن به زمینه‌هایی خارج از ذات آن بستگی دارد که با مقومات ذاتی آن مبیانت دارند^{۲۵}. برای نمونه، ماده ناقص در تحقق خویش به صورت وابستگی دارد، با آنکه صورت داشتن مقوم ذاتی آن نیست.

۲. موجود فوق تمام یا همان واجب الوجود که کرانه دیگر هستی است، ذاتاً و بالفعل واجد تمامی کمالات است.

۳. موجود تام به عقول مفارقی گفته میشود که فاقد هرگونه قوه و استعدادی هستند، بگونه‌یی که هیچ حالت انتظاری در حصول کمالات ندارند. لذا از آغاز افاضه هستی، وجود بالفعل دارد و با کمالاتی که بنا بر امکان ذاتیش قابل آنها است، بگونه‌یی اتحاد می‌یابد. بنابراین، این کمالات مصداق وجود این موجود بلکه عین حقیقت آن هستند^{۲۶}.

۴. موجود مستکفی که در قوس نزول هستی مجرای امکان اشرف است، در اثبات معنی ولی و هادی نقشی یگانه و بنیادی دارد. بنابراین پیش از هر

۲۱. همو، المشاعر، ص ۴۰۲-۴۰۱.

۲۲. همو، شرح اصول کافی، ج ۱، ص ۷۵.

۲۳. همو، المظاهر الإلهية فی اسرار العلوم الکمالية، ص ۷۲.

۲۴. همو، تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص ۴۰۷.

۲۵. مدرس زنوزی، مجموعه مصنفات، ج ۳، ص ۱۱۰-۱۰۹.

۲۶. ابن سینا، الهیات از کتاب شفا، ص ۱۴۱.

چیز باید تعریف دقیقی از اینگونه موجود ارائه نمود. ابن سینا در الهیات شفا در تعریف آن مینویسد:

مستکفی آن است که کمالاتش از ذات خودش به او افزایه میگردد. نمونه چنین موجودی نفس ناطقه‌یی است که به کل، یعنی به آسمانها تعلق دارد، زیرا این نفس ناطقه در ذات خود افعالی را انجام میدهد که به وی تعلق دارد و واجد کمالاتی میگردد که نه یکباره بلکه بتدریج واجد آنها میشود و برای او جز کمالات موجود در جوهر و صورت، هیچ چیز دیگری دائماً باقی نمیماند، لذا هیچگاه خالی از قوه نیست، اگرچه پیوسته یک مبدأ وجود دارد که این قوه را به فعلیت برساند.^{۲۷}

حکیم طهران با توجه به تعریف ابن سینا، به نکات مهمی اشاره میکند:

مستکفی موجودی است که اگرچه در آغاز فطرت وی فاقد کمالات است اما این کمالات از مبدأ صور و خاستگاه فیاض خیرات، بر او افزایه میگردد. اما برای حصول استعداد های کمالات به اسبابی که خارج از ذات وی و مباین با مقومات ذاتی وی باشند، احتیاجی ندارد. به این ترتیب، این موجود در بدست آوردن کمالات، به ذات خود و به باطن ذات و به باطن باطن (تا باطن آخر) و به مقومات ذات و مقوم مقوم (تا آخرین مقوم)، مستکفی است.^{۲۸}

بر اساس این تعاریف میتوان گفت موجود مستکفی، نفس ناطقه‌یی است که برای حصول تدریجی کمالاتش نه به اسبابی بیرون از ذاتش بلکه به مقومات ذاتیش نیاز دارد، اما برای فعلیت استعداد هایش پیوسته به مبدأ صور و خاستگاه فیاض

خیرات، یعنی حق تعالی نیازمند است.

چند نکته مهم

با توجه به اتکاء مستکفی به مقومات ذاتی خود برای حصول کمالات، باید به چند نکته مهم توجه نمود. **الف) حصول کمالات از مقومات ذاتی به تسلسل نمی‌انجامد.** برای حصول کمالات در مستکفی، بواطن این موجود اهمیت بنیادی دارد. در سلسله تصاعدی، بعضی از این بواطن و مقومات، بر بعضی دیگر برتری دارند، یعنی فوق بعضی دیگر هستند، تا برسد به باطن البواطن، مقوم المقومات، رب الارباب و مسبب الاسباب که مقوم ذاتی موجود مستکفی است و پس از آن نتوان باطن و مقومی در نظر گرفت. از سوی دیگر، در سلسله نزول نیز بعضی از بواطن و مقومات، شأن پایینتر از سایرین دارند تا به بواطن و مقوماتی برسد که باطن و مقومی مادون آن موجود نباشد. به اینسان، گرچه موجود مستکفی برای حصول کمالات، متکی به مقومات و بواطن خویش است اما این بواطن در قوس صعود به مقوم المقومات و رب الارباب میرسد و در سلسله نزول به باطنی می‌انجامد که نمیتوان برای آن باطن و مقومی در نظر گرفت.

ب) از دیدگاه حکیم طهران این بواطن اتصال ذاتی دارند، به این معنا که بنا بر مبنای فلسفی وی، بعضی

۲۷. همان، ص ۱۴۰؛ «المکتنفی هو الذی أعطی ما به یحصل کمال نفسه فی ذاته. مثال المکتنفی، النفس النطقیة التي للکل أعنی السموات. فانها بذاتها تفعل الافعال التي لها و توجد الکمالات التي یجب أن یكون لها شیء بعد شیء لانجتمع کلها دفعة و لاتبقی أيضاً دائماً الا ماکان فی کمالاتها التي فی جوهرها و صورتها، فلا یفارق ما بالقوة و إن کان فیہ مبدأ تخرج قوته إلى الفعل».

۲۸. مدرس زنوزی، مجموعه مصنفات، ج ۳، ص ۱۱۰.

از بواطن که از حیث مرتبه وجودی خود سلسله صعودی دارند، هرچند از جهت حدی منفصل هستند اما اتصال ذاتی دارند و این اتصال حکایت از گونه‌یی وحدت دارد^{۲۹}. به اینسان موجود مستکفی ذاتاً واجد گونه‌یی وحدت است. با این همه، درک ماهیت این وحدت با روش عقلی امکان ندارد و تنها برای موحدون امکانپذیر است.

ج) وحدت ذاتی موجود مستکفی. پس از بیان وحدت موجود مستکفی و بگونه‌یی تشبیه آن به حق تعالی، اکنون جای پرسش است که با توجه به توحید الهی، چگونه میتوان این وحدت را توجیه نمود؟ آیا تشبیه حق با خلق میتواند تمییز حق از خلق را تبیین نماید؟

پاسخ حکیم زنوزی بطور خلاصه اینست که اگرچه توحید حق تعالی عامل تمایز او از خلق است، اما او از حیث صفات، متمایز از خلق است و بینونت عزلی با خلق ندارد^{۳۰}. او میکوشد این ادعا را با یکی از احتجاجهای حضرت علی(ع) درباره توحید حق تعالی، روشنتر سازد؛ آنجا که درباره حکم بینونت حق از خلق فرمود: «توحیده تمییزه عن خلقه و حکم التمییز بینونة صفة لا بینونة عزلة»^{۳۱}.

جریان استدلال کاملاً روشن است. با آنکه وحدت ذاتی ویژگی موجود مستکفی است، و با آنکه توحید حق تعالی عامل تمییز او از خلق است، اما حق تعالی تمایز همه‌جانبه از خلق ندارد بلکه تمایز از حیث صفات است، یعنی بینونت وصفی. به اینسان حق تعالی بذاته منزّه از خلق است، با مادون خویش اتحاد نمی‌یابد و در آنها حلول نمی‌کند، زیرا بینونت وصفی قویترین گونه بینونت است، پس صفات و عوارض موجودات عین ذوات آنها است. به این ترتیب، بینونت صفت بگونه‌یی به بینونت ذات باز میگردد.

به این سبب حق تعالی بری از شئون خلق است و خلق محجوب از مشاهده حق تعالی هستند.

نتیجه این استدلال را میتوان به «سریان تنزه الهی» تعبیر کرد. نمونه دقیق این ادعا را میتوان در تعبیر پیامبر(ص) مشاهده نمود: «حمد و سپاس خدای را که در یگانگی بلند مرتبه است، در تنهائیش با آفریدگان نزدیک است، در سلطنت خویش پر جلال است، در ارکان آفرینش خود عظیم است، علم وی احاطه بر همه اشیاء دارد بی آنکه مکانمند باشد، در مرتبت خویش خدایی است که تنزه وی سراسر دهر را فرا گرفته و نور وی ابد را فرا گرفته است»^{۳۲}. با تأمل در تعبیر «تنزه حق تعالی دهر را فرا گرفته است» میتوان دریافت که سخن گفتن از سریان تنزه او هیچ تناقضی با سخن گفتن از سریان یافتن و فراگیر بودن این تنزه ندارد.

مصادیق موجود مستکفی

گام دیگر در فهم معنای «ولی» و امام، بررسی ویژگیها و مصادیق موجود مستکفی است. در آثار حکیم زنوزی به چند نمونه از این مصادیق اشاره شده که بنظر میرسد بر اساس قوس صعود و امکان احس، دسته‌بندی شده‌اند. تحلیل این نمونه‌ها، ویژگیهای مهم مفهوم ولی و هویت آن را آشکار میسازد. بر اساس این سیر صعودی، میتوان به سه نمونه از اینگونه موجودات اشاره کرد:

۱. موجودات عالم نفوس حیوانیه. این نفوس صور مثالیند و به موادی تعلق دارند که با تجرد آنها مناسبت

۲۹. همانجا.

۳۰. همانجا.

۳۱. طبرسی، الاحتجاجات، ج ۱، ص ۴۷۵.

۳۲. همان، ص ۱۴۰-۱۳۸.

دارد^{۳۳}. نمونه نفس حیوانیه بعنوان صورت مثالی مجرد را میتوان در «قوه خیال» مشاهده کرد، به این معنا که قوه خیال، مجرد از ماده جسمانی است که محل صورت جسمیه بشمار می آید. اما با توجه به نشئه قوه خیال که بالذات متحرک است و قابلیت دریافت صور خیالی نو شونده را دارد، در جوهر ذاتش قوه حرکت دارد، زیرا میتواند از قوه صور خیالی به فعلیت این صور درآید.

۲. نفوس فلکی و ملائکه مدبره سماویه. این نفوس نیز بسبب لطافت مواد، برای خروج از قوه به فعلیت در تحولات ذاتی و حرکات شوقی، فقط به مبادی ذاتی و مقومات باطنی عقلی و الهی بسنده میکنند^{۳۴}.

۳. نفوس انبیاء که روشنترین نمونه هادی و «ولی» است. زنوزی به دلایل مهمی برای مستکفی بودن این موجودات اشاره میکند: نخست بسبب ترکیب عناصر و اعتدال در مزاج، دوم طهارت سرشت و طینت در حصول کمالات نفسانی و خصائل و معارف الهی که از مبدأ المبادی افاضه میگردد، و سرانجام، استعداد ذاتی این نفوس در حصول کمالات^{۳۵}.

مستکفیتترین موجود

در موجودات مستکفی بمعنای کنونی، میتوان به یک سلسله طولی اشاره کرد که بر اساس آن، اگرچه جملگی انبیاء بعنوان ولی و امام، واجد آن ویژگیهای عام هستند اما درجات نفوس قدسیه آنها در عروج به باطن و دست یافتن به مدارج حقایق، سبب اختلاف آنها در مراتب است^{۳۶}. به اینسان بعضی از ایشان در این سلسله مراتب تشکیکی^{۳۷}، مستکفیت از بعضی دیگر هستند و این امر بویژه درباره نفس پیامبر اسلام (ص)، صادق است زیرا در تکمیل نفس قدسیه خود از هیچیک از علوم سود نبرده است.

نفس ناطقه قدسیه رسول اکرم (ص) بمنزله نمونه برتر موجود مستکفی، به اشراق صور علمی و معارف الهی حق تعالی - که در آینه قلب معنوی او همچون پرتو آفتاب در آینه پاک، ظاهر شده - اکتفا نموده، لذا جملگی معارف الهی و حکم حق تعالی از منبع معنوی و نفس ناطقه ایشان بر زبان وی جاری بود. این ویژگی نفس نبوی را میتوان اینگونه بیان کرد: او همه معلومات یا اکثر آنها را از نزد حق تعالی می آموزد، زیرا اگرچه هر تعقلی از راه تعلیم و در رهگذر زمان روی میدهد، اما تعقل نفس ناطقه نبوی بدون دخالت زمان و تعلیم، و از طریق حدس روی میدهد. مهمتر اینکه، قوه متخیله ایشان در اطاعت قوه عقلی است، زیرا هنگام نقش بستن صور معقولات در نفس و اتصال به عقل فعال بعنوان مفیض علوم و کمالات، قوه متخیله در قوه عقلیه جذب میشود^{۳۸}.

نفس مستکفیتترین موجود، مرتبه عقل بالفعل است: از دیدگاه حکیم زنوزی درباره ویژگیهای «ولی» و نفس مستکفیتترین موجود، میتوان دریافت که نفس این موجود در مرتبه عقل بالفعل قرار دارد. نفس ولی چون خود را به این مرتبه عقل استکمال دهد، برترین نفوس مردمان دانسته میشود^{۳۹}، زیرا برای حصول معلومات نیازی به توجه و التفات ندارد بلکه تمام نظریات بالفعل در او حاصل است.

۳۳. مدرس زنوزی، مجموعه مصنفات، ج ۳، ص ۱۱۱.

۳۴. همان، ص ۱۱۲.

۳۵. همانجا.

۳۶. همانجا.

۳۷. موضوع برتری بعضی از انبیاء بر دیگران و وجود مراتب تشکیکی در نفوس قدسیه، در نص آیات الهی نیز تأیید میشود: «لقد فضلنا بعض النبین علی بعض» (اسرا/ ۵۵).

۳۸. لاهیجی، گوهر مراد، ص ۳۶۵.

۳۹. ابن سینا، الهیات از کتاب شفا، ص ۵۵۲.

■ از آنجا که قویترین قوه اطلاق ظهور حق تعالی، در حق ثانی و عقل وجود دارد، میتوان آن را اتم مظاهر حق تعالی نامید. به این ترتیب «ولی» بمنزله حق ثانی، اتم مظاهر الهی است. حکیم زنوزی از این اطلاق ظهور به تخلق به اخلاق الهی تعبیر میکند.

ملاصدرا تأکید میکند که نفس در این مرتبه عقلی، علم خود را بدون توجه و اکتساب و التفات حاصل میکند، زیرا صور علمیه را در مبدأ فیاض این صور مشاهده میکند.^{۴۰} بر این اساس، نفس موجود مستکفی توانایی و سرعت فراوانی در پذیرفتن انوار عقلیه دارد و در مقام تمثیل، همچون فتیله چراغی است که بسبب گرمای شدید، خودبخود شعله ور میشود. ملاصدرا نفس در این مقام را مصداق آیه شریفه میداند که فرمود «یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار»^{۴۱}. وی این نفس را قوه قدسیه مینامد.^{۴۲} توانایی این قوه قدسیه آنست که دانشهای نظری و کمالات را تنها بصرف التفات و توجه ذهن به آنها و از مبدأ صور و خاستگاه فیاض خیرات بدست می آورد و چنانکه بیان شد، برای حصول استعدادهای کمالات به اسبابی مباین با ذاتش نیاز ندارد.

نفس ناطقه ولی در کمال قوه تحریک قرار دارد؛ ویژگی دیگر نفس ولی، بنا بر تعبیر فیاض لاهیجی، اینست که نفس او از لحاظ شدت تأثیر، در مرتبه بی قرار دارد که هر آنچه در خیال وی صورت میندود و اراده او به آن تعلق میگیرد، بوجود می آید^{۴۳}، یعنی ماده کائنات در اطاعت کامل اوست و میتواند همچنانکه در ماده بدن خویش تصرف میکند، به

اذن خدا هر صورتی را بخواهد، موجود کند؛ و این کمال قوه تحریک است. تفاوت مستکفیتین نفس با نفوس دیگر انبیا بسبب شدت و ضعف در این قوه است و برترین مرتبه قوه تحریک از آن ولی و خاتم الانبیاء است، به این سبب که بعنوان اولین حقیقت ظاهر در عالم وجود، یعنی عقل اول، حامل سر الهی، یعنی کلمه کُن الهی است^{۴۴}.

مستکفیتین موجود، ذاتی ملکوتی است: گام سوم حکیم زنوزی برای تبیین روشنتر ویژگیهای مابعدالطبیعی مستکفیتین موجود، مربوط میشود به نوآوری وی در مورد ذوات ملکوتی. او در تعریف آن مینویسد: «موجودی است که بسبب شدت درجه در کمالات موجود بماهو موجود، هیچگونه تعلقی به عالم اجسام ندارد، نه از حیث حلولی و نه از حیث تدبیری. یعنی نه در اصل وجودش به اجسام تعلق دارد (همانند صور طبیعی) و نه در صدور افعال و تدبیر. یعنی، در خروج از قوه به فعل و در عروج از نقص به کمال، هیچگونه تعلقی به اجسام ندارد»؛ برخلاف نفوس ناقصه^{۴۵}.

بر اساس این تعریف دو گونه جوهر ملکوتی را میتوان تشخیص داد:

الف) مسبحون. این ذوات که در نهایت قرب وصال و کمال اتصال حق تعالی هستند، مستغرق در مشاهده حق تعالی بوده و در مشاهده نور جلال و قاهریت او، حیرانند، لذا به غیر ذات و صفات و اسماء وی التفات

۴۰. ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۳، ص ۴۵۴.

۴۱. نور/ ۳۵.

۴۲. همان، ص ۴۵۵.

۴۳. لاهیجی، گوهر مراد، ص ۳۶۶-۳۶۵.

۴۴. ابن عربی، فتوحات مکیه، ج ۳، ص ۲۶۷.

۴۵. مدرس زنوزی، مجموعه مصنفات، ج ۳، ص ۱۱۳.

ندارند، بگونه‌یی که حتی از ذات و صفات خود نیز غافلند^{۴۶}. اینگونه ذوات نشئه ملکوت، بنا بر مبانی حکیم متأله، عقول طولی خوانده میشود. حکیم زنوزی درباره این ذوات به روایتی از رسول خدا(ص) استناد میکند که اینها را زمین سپید حق تعالی توصیف میکند که حق تعالی همچون خورشید دنیا پیوسته بر آن میتابد: «ان لله تعالی ارضاً بیضاء و مسیره الشمس فیها (ثلاثون) يوماً مثل ایام الدنيا ثلاثین مرة، مشحونه خلقاً لا یعلمون...»^{۴۷}.

چرا عقول عرضیه متکافئه به تربیت مادون خود التفات دارند؟

بر اساس تفکر اشراقی پاسخ به این پرسش، اهمیت زیادی در تعیین معنای «ولی» دارد، زیرا ویژگیهای عقل، بمعنای «ولی» را روشنتر میسازد. این پاسخ از دو جنبه قابل بررسی است: نخست، از حیث شأن و مرتبه وجودی عقول عرضیه متکافئه در حکمت متعالیه اشراقیه و دوم، از حیث بهره‌مندی آنها از ربوبیت حق تعالی.

نخست) بر اساس دیدگاه سهرودی، عقول عرضیه که انوار مجردة مدبره فلکیه نیز خوانده میشوند، فاقد رابطه علیّ و معلولی با یکدیگرند، هر یک به ازای یک نوع مادی از انواع موجود در عالم ماده قرار دارند و عهده‌دار تدبیر آن انواع هستند^{۴۸}. در دیدگاه اشراقی برای هر یک از انواع مادی، فرد مجردی درآغاز وجود در نظر گرفته میشود که بالفعل تمامی کمالات آن نوع را دارد و با التفات به افراد مادیش، آنها را بواسطه صورت نوعی خویش، میپروراند و بر این اساس سبب خروج آنها از قوه به فعل میگردد.

در این میان، همچنانکه انوار قاهر طولی در نزول علیّ دارای مراتب و طبقاتند و بعضی از آنها بحسب شدت نورانیت^{۴۹}، علاقه و التفاتی به اجسام ندارند و

ندارند، بگونه‌یی که حتی از ذات و صفات خود نیز غافلند^{۴۶}. اینگونه ذوات نشئه ملکوت، بنا بر مبانی حکیم متأله، عقول طولی خوانده میشود. حکیم زنوزی درباره این ذوات به روایتی از رسول خدا(ص) استناد میکند که اینها را زمین سپید حق تعالی توصیف میکند که حق تعالی همچون خورشید دنیا پیوسته بر آن میتابد: «ان لله تعالی ارضاً بیضاء و مسیره الشمس فیها (ثلاثون) يوماً مثل ایام الدنيا ثلاثین مرة، مشحونه خلقاً لا یعلمون...»^{۴۷}.

ب) گروه دیگر ذوات ملکوتی که در منظر این مقاله ولی و اولیا هستند، ذواتی هستند که خداوند آنها را ایجاد فرمود تا واسطه جود و رحمت حق تعالی باشند. این گروه مظهر و تجلیگاه صفت ربوبیت الهیند و به این سان به تربیت مادون خود میپردازند.

از رهگذر بررسی این دو گروه، درباره شأن وجودشناختی ولی و امام، نکته‌های مهمی حاصل میشود:

۱. با آنکه هر دو گروه در اصل وجود و کمالات وجودی، جز حق تعالی به چیز دیگری نیاز ندارند، اما هم از حیث کارکرد و هم از حیث وجودشناختی، با یکدیگر تفاوت دارند؛ گروه اول از دیدگاه حکیمان متأله، عقول طولیه‌اند و گروه دوم عقول عرضیه.

۲. ذوات و جواهر مسبحون از حیث وجودشناسی به تربیت مادون خود هیچ التفاتی ندارند. با این همه، حقیقت تربیت و ظهور ربوبیت در آنها قویتر است، چراکه ربوبیت آنها - همچون دیگر جنبه‌های آنها- در ربوبیت حق تعالی فانی گشته است. اما گروه دوم که ذوات متوسط در جنبه جود و رحمت الهی تلقی میشوند و حکیم زنوزی آنها را ولی و مرشد میخواند، به تربیت مادون خود التفات دارند. او این گروه را - بنا بر دیدگاه حکمت متعالیه اشراقیه - عقول عرضیه

۴۶. همانجا.

۴۷. احسانی، عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۱۰۰.

۴۸. مدرس زنوزی، مجموعه مصنفات، ج ۳، ص ۱۱۴.

۴۹. سهرودی، حکمت اشراق، ص ۲۹۸-۲۹۷.

۵۰. همان، ص ۲۸۹.

بتعبیر سهروردی، دارای اصنام جسمانی نیستند^{۵۱} و بعضی نیز بسبب ضعف نورانیت، به نفوس نزدیکند^{۵۲}، عقول متکافئه که ارباب اصنام بشمار می‌آیند نیز دارای طبقات و مراتب هستند^{۵۳} اما این انوار بسبب نزول، عنایت بسیاری به اصنام دارند و مدبر آنها شمرده میشوند. به این ترتیب، بعضی از انوار عرضی که نور مدبره انسانی نامیده میشوند، با کمال نورانیت، شبیه عقل هستند؛ بتعبیر ساده‌تر، چنان در مرتبه عالی هستند که گویی از طبقه عقولند. اما نکته مهم آنکه سهروردی «مقدسین»^{۵۴} (نفوس انبیاء و حکیمان مثله) که حاصل از نفوس و انوار کامله‌اند، را بعنوان عالیترین مرتبه نفوس، از طبقه عقول متکافئه میداند.

دوم) این گروه دارای جنبه‌ی از مقام ربوبیت حق تعالی هستند و از درجه هویت اطلاقیه یا جنبه احدیت حق تعالی دور افتاده‌اند^{۵۵}. بر این اساس، موجودات امکانی هر چه از جنبه‌های احدیت و افاضه حق تعالی دورتر شوند، هم جنبه فنا و استهلاک در این جنبه‌ها ضعیف میشود و هم بقای آنها به حق تعالی رو به کاستی میرود، به این سبب که فنای وجود امکانی و بقای او در مشاهده جلال و جمال حق تعالی، بسبب صفای وجود امکانی است و این صفا نیز بنوبه خود بخاطر قوت آن است. به این ترتیب، بسبب وجود امکانی قوی اولیا و هادیان، که عالیترین مرتبه وجود امکانی (مرتبه نفوس) بشمار می‌آیند، فنا و استهلاک در آنها برتر است و هر چه فنا در ایشان برتر باشد، بقای بحق تعالی نیز کاملتر خواهد بود.

نتایج تحلیل مرتبه وجودی ولی

از تحلیل بیان شده درباره مرتبه وجودی نفوس اولیا و هادیان، چند نتیجه مهم حاصل میشود:

۱- ولایت و تدبیر «ولی» بر مراتب مادون خویش، حتی بر مرتبه نبوت انبیاء، برتری دارد زیرا ماهیت ولایت، فنای نفس ولی در حق تعالی و بقادر اوست^{۵۶}. بنابراین، فنای عارف سالک از حال و نفس خویش که با بقای او ملازمت و همراهی دارد، یعنی مقام ولایت او، باطن نبوت و شمول آن بیشتر از نبوت است. از اینرو انبیا را باید از جمله اولیاء دانست^{۵۷}. در نتیجه، حقیقت ولایت از یکسو با فنا و عدم التفات سالک به ماسوای حق تعالی ملازمت دارد و ازسوی دیگر با بقا، یعنی مشاهده آثار حق تعالی همراهی دارد، بشرطی که فنای عارف، فنای در آثار و افعال و صفات و حتی ذات حق تعالی باشد.

۲- حقیقت ولایت، مسافرت است. بتعبیر دیگر، هویت مقام وجودی اولیا و هادیان که با تدبیر و تربیت مادون این مرتبه ملازمت دارد و از آن به ولایت تعبیر میشود، یک مسافرت است. یعنی مصداق یکی از اسفاری است که در زبان عارفان تصویری بنسبت روشن از آن ارائه شده است: «ولایت، سفری است از خلق بسوی حق تعالی و سیر از حق است بسوی حق تعالی»^{۵۸}.

زنوزی در تعلیقات خود بر اسفار، درباره این سفر به نکته مهمی اشاره دارد که بر اساس آن اگرچه «ولی» بحکم ولایت خویش، از اتصال به عالم وحدت امری

۵۱. همان، ص ۲۴۷.

۵۲. یعنی از انوار قواهر طولی بسبب جهات کثیره نوریه‌ی که در ذات آنهاست، یا بسبب مشارکت این انوار با یکدیگر، انوار متکافئه پدید می‌آید؛ همان، ص ۳۶۲.

۵۳. همان، ص ۲۹۰-۲۸۸.

۵۴. همان، ص ۳۶۲.

۵۵. مدرس زنوزی، مجموعه مصنفات، ج ۳، ص ۱۱۴.

۵۶. کاشانی، اصطلاحات الصوفیه، ص ۳۳.

۵۷. قیصری، شرح فصوص الحکم، ج ۱، ص ۴۵.

۵۸. مدرس زنوزی، مجموعه مصنفات، ج ۳، ص ۱۱۵.

بعجانب مقام کثرت خلقی باز میگردد، اما آثار وحدت امری همچون ملکه‌یی راسخ در وی باقی میماند.^{۵۹} پس هرگاه ولی به مقام کثرت باز میگردد، از وحدت به کثرت با معیت وحدت باز میگردد و این همان سفر از حق به خلق بالحق است. یعنی در همان مقام کثرت وحدت امری و فنا باقی میماند.

۳- در فقره‌های پیشین به چندین ویژگی مستکفیت‌ترین نفس (ولی) اشاره شد و گفتیم که نفس ولی، یعنی مرتبه وجود خاتم‌الانبیاء برترین موجود امکانی (عقل اول) است. لاهیجی از این ادعا نتیجه بسیار مهمی میگیرد. بنظر او مرتبه معلول اول در قوس نزول و مرتبه خاتم‌الانبیاء (ولی) در قوس صعود، موازی یکدیگرند و با سر به هم نهادن این دو قوس، دایره وجود تمام و کامل میشود.^{۶۰} به این سان، مرتبه ولی مرتبه‌یی است که در آن دو قوس صعود و نزول با یکدیگر ملاقات میکنند و بتعبیری مبدأ و معاد اضافی به هم متصل میشوند.

گفته میشود که پیامبر با توجه به این ویژگی خاص، یعنی مساوی بودن مرتبه وجودی خاتم‌الانبیاء با عقل اول، فرمود: «لی مع الله وقت لا یسعی فیه ملک مقرب» و لا نبی مرسل^{۶۱}. از این تعبیر که نمایانگر حقیقت مرتبه ولایت «ولی» است، نکته مهمی دانسته میشود، زیرا در آن به وقت و مقام ویژه‌یی در ارتباط با حق تعالی اشاره میشود که پیامبر بحسب مقام نبوت و رسالت خویش در آن راه ندارد، بلکه حتی ملک مقرب نیز در آن راه ندارد؛ ملک بر اساس واژه‌شناسی، مأخوذ از «الوکة» و بمعنای «رسالت» است.^{۶۲}

حکیم زنوزی برای تبیین این وقت و مقام ویژه، مفهوم قرب را مقوم ملک مقرب و نبی مرسل میدانند. این قرب اصولاً با انفصال ملازمت دارد^{۶۳}، در نتیجه از دیدگاه وی، تعبیر «وقت» در این روایت، بر اساس

معیت با حق تعالی برای پیامبر حاصل بوده است، نه بصرف قرب به حق تعالی.

استکمال جوهر ملکوتی «ولی» و هادی

اکنون این پرسش مطرح است که با توجه به جوهر استکمالی و نفس مستکفی «ولی»، چگونه میتوان استکمال ذاتی این جوهر ملکوتی را تبیین نمود؟ بنا بر تعریف، این موجود نشئه باطن اگرچه در اصل وجود و فطرت اولیه‌اش از تعلق حلولی به ماده میراست، اما از آنجا که در اصل وجود خویش فاقد کمالات است، به چند شیوه میتواند این کمالات را حاصل نماید: مدد گرفتن از اسباب و علل داخلی و خارجی، تدبیرهای کلی از طریق عقل یا قوه جزئی (خیال)، از رهگذر صدور افعال باطنی نفسانی یا ظاهری بدن، از طریق قوای محرکه باعته و محرکه فاعله.

زنوزی، نخست به حقیقت و ذات این موجود اشاره میکند زیرا از دیدگاه وی این ذات به ماده و محل طبیعی تعلق تدبیری و افتقاری دارد. اکنون این موجود بسبب درجات نو شونده، حرکات جوهریه ذاتی و حرکات عرضی، خیرات و کمالاتی که فاقد آن است را از مبدأ خیرات و کمالات حاصل میکند. شیوه‌های استکمال ذات ملکوتی را میتوان در مجموع به دو

۵۹. همان، ج ۱، ص ۴۸۵.

۶۰. لاهیجی، گوهر مراد، ص ۳۷۱.

۶۱. اگرچه سیدحیدر آملی در مقدمه کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار (ص ۲۷)، ملاصدرا در اسفار (ج ۶، ص ۲۸۵ و ۳۶۸؛ ج ۹، ص ۸۵) و حتی مشایخ صوفیه به این روایت استناد کرده‌اند، با این همه چندان محل وثوق نیست. اما بعضی می‌خواهند از آن برای اشاره به مقام استغراق در لقای حق تعالی، یعنی اشاره به مقام محو و فنای ولی استفاده نمایند.

۶۲. فیروزآبادی، القاموس المحیط، ج ۳، ص ۱۹۳.

۶۳. مدرس زنوزی، مجموعه مصنفات، ج ۳، ص ۱۱۵.

طریق بیان نمود:

از حیث عقل نظری؛ حرکات تجدیدی ذاتی و عرضی جوهر ملکوتی سبب میشود بوسیله عقل نظری از پایینترین قوه صور علمی به اوج فعلیت این صور که از مبدأ کمالات حاصل نموده است، دست یابد. مدرس زنوزی برای تبیین شیوه فعلیت یافتن و استکمال صور علمی در ذات هادی و «ولی»، به نسبت میان رقیقه و حقیقت این صور متوسل میشود.^{۶۴} رقیقه و عکسی از یک حقیقت متعلق به حقایق تامه عقلی بلند مرتبه، از سوی مبدأ خیرات و کمالات در مراتب ذات این موجود ملکوتی تنزل می‌یابد و نفس این جوهر ملکوتی میتواند با مدد گرفتن از این رقیقت، خود آن حقیقت تامه را از دور مشاهده نماید و بسبب اتحاد با آن، شبیه آن حقیقت کامله شود.

از حیث عقل عملی؛ در اثر تشبیه به حقیقت تامه، شأن عقل عملی نیز در «ولی» تحول بنیادی پیدا میکند، زیرا از نقصان و فقدان اخلاق نیک به وجدان و کمال و ویژگیهای نیک نفسانی نایل می‌آید و بواقع واجد اخلاق حسنه الهی میگردد.^{۶۵} از این رهگذر، «ولی» یک ذات ملکوتی متخلق به اخلاق الهی میشود.^{۶۶} به این ترتیب، حق تعالی در اثر این اخلاق، خانه صدر «ولی» را گشادگی میبخشد و او را از ظلمات عوالم نفسانی رها میسازد تا در قلب وی را بروی انوار منازل روحانی بگشاید.^{۶۷}

رویکرد روایی - حکمی حکیم زنوزی

زنوزی بنا بر رویکرد حکمت متعالیه، استناد به جنبه‌های روایی و تبیین حکمی آن را مقوم استدلال خود برای توصیف ویژگیهای ولی و امام قرار میدهد و حتی از بیان روایتهایی که در استناد آن تردیدهای جدی وجود دارد نیز پرهیز نمیکند، اما در عوض

میکوشد با تحلیل حکمی محتوای آنها و ویژگیهای «ولی» را نمایان سازد.

برای نمونه، نقل است پرسشی از پیامبر درباره ویژگیهای جواهر ملکوتی پرسیده شد و ایشان در پاسخ فرمودند: «صور عاریة من المواد، عاریة من القوة و الاستعداد، تجلی لهاربها فاشرقت و طالعتها متلالات والقی فی هویاتها مثاله، فاطهر عنها افعاله»^{۶۸}. با آنکه در انتساب این روایت تردید وجود دارد اما زنوزی از آن برای توصیف نفس برتر جوهر ملکوتی ولی، بویژه سریان تنزه الهی در وی بهره میگیرد. بر اساس این روایت، نفوس ذوات نشئه ملکوت اولیاء، متعالی از مواد، استعداد و قوه هستند بلکه حق تعالی در آنها تجلی فرموده، با نور خود آنها را روشنایی داده و با القای مثال خود در آنها، این نفوس عالیه را محل ظهور افعال خویش ساخته است. بنابراین، این نفوس و ذوات نه تنها محل ظهور افعال بلکه محل ظهور تنزه الهی میشوند.

نمونه دیگر که درباره ویژگیهای جوهر ملکوتی و نفس عالیة ولی اهمیت دارد، گفته‌بی است منتسب به امام باقر (ع): «لما خلق الله العقل استنطقه ثم قال له اقبل. ثم قال له ادبر. ثم قال: و عزتی و جلالی ما خلقت خلقاً هو احب الی منک (...). ایاک آمر و ایاک اعاقب و ایاک اثیب»^{۶۹}. از دیدگاه زنوزی این روایت نمونه آشکار تأثیر قاعده الواحد در تعیین شأن وجودی

۶۴. همان، ص ۱۱۶.

۶۵. همانجا.

۶۶. «تخلقوا با اخلاق الله» روایتی است که گرچه در جوامع روایات از پیامبر نقل نشده اما ملاصدرا در اسفار (ج ۱، ص ۲۱)، فیض کاشانی در علم الیقین (ج ۲، ص ۱۰۲) و سبزواری در شرح دعای صباح (ص ۸۶) آن را به پیامبر نسبت داده‌اند.

۶۷. مدرس زنوزی، مجموعه مصنفات، ج ۳، ص ۱۱۶.

۶۸. آمدی، ذر و غرر، ج ۴، ۲۱۸-۲۲۴.

۶۹. کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۰، روایت ۱.

«ولی» است و بر سازوکار بنیادی این اصل استوار است، زیرا نشان می‌دهد که مراد از آن ایجاد اتصال معنوی میان مبدأ اول و اقرب موجودات به اوست. زنوزی میکوشد از عقل بعنوان اولین آفرینش حق تعالی در این روایت تصویری حکمی ارائه دهد که بر اساس آن میتوان چندین ویژگی «ولی» را تبیین نمود، از جمله:

۱. با آنکه بنظر میرسد مراد از عقل در اینجا قوه تشخیص نیک و بد و توانایی درک شیوه صحیح زندگی است، اما زنوزی از آن بعنوان حق ثانی امکانی و فیض مقدس تعبیر میکند که به ذات خویش مقدس از شوائب تعینات امکانی است. از این دیدگاه، عقل بعنوان موجودی معرفی میشود که متصف به قدس از جملگی تعینات است و در جریان فیضان فیض حق تعالی ظهور می‌یابد؛ بتعبیری فرزند اول آفرینش است^{۶۰} که نقش هدایت و ولایت را بر عهده دارد.

۲. «ولی» که شأن وجودی حق ثانی را دارد، ظهور حق اول تعالی، عظیمترین و شریفترین موجود است، زیرا معیار برتری در وجود، قرب به حق تعالی است و میزان قرب به او بستگی دارد به قوه اطلاق ظهور حق تعالی در حق ثانی، یعنی عقل^{۶۱}. به این ترتیب، عقل اقرب موجودات به حق تعالی است.

۳. از آنجاکه قویترین قوه اطلاق ظهور حق تعالی، در حق ثانی و عقل وجود دارد، میتوان آن را اتم مظاهر حق تعالی نامید. به این ترتیب «ولی» بمنزله حق ثانی، اتم مظاهر الهی است. حکیم زنوزی از این اطلاق ظهور به تخلق به اخلاق الهی تعبیر میکند^{۶۲}. از جمله ظهور اخلاق الهی در وجود عقل بمنزله ولی و هادی، ظهور صفات الهی همچون علم است؛ چنانکه در گفتار پیامبر (ص) تعبیر «ایماء جوامع الحکم» آمده است. جوامع الحکم هم در بر دارنده

اسماء ذاتی الهی است و هم شامل آثار این اسماء (اعیان ثبوتیه امکانیه). افزون بر این، عقل (ولی) جلوه‌گاه جوامع صفات است. به این ترتیب، روایت «اوتیت جوامع الحکم» و روایت «بعثت لائمم مکارم الاخلاق» نمایانگر ظهور اسماء و صفات الهی در وجود هادی و «ولی» است. زنوزی از این مرتبه ولایت به مرتبه شامخ محمدیه بدوی تعبیر میکند^{۶۳}.

۴. مرتبه ظهور اطلاقی حق اول در وجود ولی که متعین به تعین او شده است، بیانگر ظهور بالحق مخلوق است که گاهی از آن به نور محمدیه بدوی تعبیر میشود و در گفتار پیامبر با تعبیر «اول ما خلق الله نوری»^{۶۴} به آن اشاره شده است. گاهی نیز از آن به عرش هویت، عرش وجود و رکن سفید عرش الهی^{۶۵} تعبیر میشود و گاهی به رکن اول، عقل کل، قلم اعلی و عرش مجید^{۶۶}. همچنین این روایت پیامبر که فرمود «اول ما خلق الله العقل»^{۶۷}، اغلب بعنوان تأییدی بر این ادعا دانسته میشود. نکته مهم اینست که آنچه در روایات دیگر از جمله «ما خلق الله نوری»، «اول ما خلق الله روحی»، «اول ما خلق الله القلم» و «اول ما خلق الله ملک کروبی» دیده میشود، همگی اوصاف واحدی است برای یک چیز، اما به اعتبارات مختلف.

بنابراین اگرچه این اوصاف و اسماء برای «ولی»

۷۰. سهروردی، عقل سرخ، ص ۳.

۷۱. مدرس زنوزی، مجموعه مصنفات، ج ۳، ص ۱۱۷.

۷۲. همان، ص ۱۱۸.

۷۳. همانجا.

۷۴. احسائی، عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۹۹، حدیث ۱۴۰.

۷۵. زنوزی از چهار رکن عرش الهی سخن میگوید: رکن سفید (عقل کل)، رکن زرد (نفس کل)، رکن سبز (خیال کل) و رکن سرخ (طبیعت کل).

۷۶. مدرس زنوزی، مجموعه مصنفات، ج ۳، ص ۱۱۹.

۷۷. احسائی، عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۰۰، حدیث ۱۴۱.

کثیر است اما مسما از حیث ذات و وجود واحد است، زیرا در تعریف ماهیتش میتوان آن را یکی از مجعولات جوهری در میان جواهر سه‌گانه معرفی کرد. ملاصدرا در تعریف این موجود و ذات، به همین ماهیت واحد او اشاره میکند: «اعلاها و اولها هو الذی لا افتقار له فی شیء الا الی الله و لا نظر له الی ماسواه و لا التفات له الا الیه تعالی»^{۷۸}. او برای اثبات چنین موجودی به دو دلیل اشاره میکند؛ یک دلیل کلامی بر اساس قاعده لطف (از آنجا که حق تعالی واجد جمیع کمالات و فضائل است، از کرم وی جایز نیست که فیض و رحمت و خیر خود را از خلق دریغ نماید، به این سبب واسطه در فیض ضرورت می‌یابد) و دیگری چنانکه پیشتر نشان دادیم، بنا بر ادله فلسفی (نظام افضل و ترتیب یعنی امکان اشرف)^{۷۹}.

۵. اما مهمترین ویژگی عقل بعنوان ولی و امام، اینست که عقل، روح اعظم است^{۸۰}. از آنجا که بر اساس نظام اشرف، ثابت شد که عقل اشرف ممکنات و برترین مجعولات جوهری و اقرب جواهر ملکوتی به حق تعالی است، پس محبوبترین موجودات نزد حق اول تعالی است. پس نه تنها اولین موجود کروی است که گوهر سرخ و رکن سرخ عرش الهی است^{۸۱}، بلکه قلم و نور هم خوانده میشود. قلم است چون علوم و حقایق قضا و قدر را بر لوح نفس تصویر میکند، و نور است چون اصل حیات نفوس علوی و سفلی است^{۸۲}.

به این سان ویژگیهای حق ثانی که نقش «ولی» دارد، میتواند بر روح منطبق شود؛ از جمله، ویژگی ناطق گشتن عقل که با تعبیر «استنطقه» در روایت مورد بحث به آن اشاره شده است، زیرا ناطق شدن عقل به این معناست که «ولی» که واجد مقام روح است، دارای نطق و کلامی شایسته مقام خویش میگردد. از این رهگذر این روح شایسته فرمانهای

الهی میگردد. هنگامیکه حق تعالی به او فرمان میدهد: «اقبل»، به این معنا است که ولی به دنیا روی آورد و به زمین هبوط نماید، و آن هنگام که فرمود «ادبر»، یعنی به عقل و روح فرمان میدهد که بسوی حق تعالی بازگردد و به دنیا پشت کند. بر اساس اوامر و نواهی حق تعالی است که این مرتبه شایسته عقاب و ثواب الهی میگردد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

بر اساس ساختار حکمت متعالیه، ظرفیت تبیین عقلی و مستدل مفاهیم بنیادی عرفانی-کلامی در آن دیده میشود. به این سبب، پژوهش درباره مفهوم هادی و «ولی» و تعیین جایگاه او در ساختار وجودی عالم، اهمیت بسزایی دارد. در این راستا، پاسخ به چند پرسش، بر اساس این ساختار اهمیت می‌یابد: هادی و «ولی» در نظام وجودی چه شأنی دارد؟ این مقام وجودی چه ویژگیهایی دارد که او را سزاوار این مرتبه وجودی میسازد؟ چه چیزی را میتوان مصداق ولایت دانست؟

بنا بر مبانی بی‌همچون قاعده‌الواحد و امکان اشرف و احس، مرتبه‌یی از موجود اثبات میشود که اولین مخلوق و اقرب مجعولات به حق تعالی است؛ یعنی عقل. عقل ناطق شده مرتبه‌یی ضروری از وجود در نظام هستی است، مرتبه‌یی از وجود که موجود مستکفی خوانده میشود و در میان دو کرانه هستی بعنوان موجود متوسط قرار دارد و برزخ بین حقیقت و جوب و امکان دانسته میشود. این موجود از اول

۷۸. ملاصدرا، شرح الاصول الکافی، ج ۱، ص ۷۰.

۷۹. همانجا.

۸۰. مدرس زنوزی، مجموعه مصنفات، ج ۳، ص ۱۱۹.

۸۱. همانجا.

۸۲. ملاصدرا، شرح الاصول الکافی، ج ۱، ص ۷۱.

■ زنوزی:

عقل محبوبترین موجودات
نزد باری تعالی است که همان روح
اعظم است، زیرا هم قلم الهی است،
هم نور الهی، چراکه اصل حیات نفوس
علوی و سفلی است. بنابراین، هادی
و «ولی»، روح و عقل ناطق
گشته است.

متکافئه دست یافته‌اند. نمونه‌های این انوار را میتوان در نفوس عالیة حکیمان متأله و انبیاء مشاهده نمود. پس از دستیابی به این نتایج، زنوزی بروش حکمت متعالیه، با استناد به روایتی از امام باقر(ع) و تبیین مستدل مبانی آن، میکوشد ویژگیهای عقل ناطق شده و حق ثانی را بر «ولی» منطبق سازد. در این مسیر، بویژه با تأکید بر اینکه عقل، مجعول اولیه و اقرب موجودات به حق تعالی است، نتیجه میگیرد که عقل محبوبترین موجودات نزد باری تعالی است که همان روح اعظم است، زیرا هم قلم الهی است، هم نور الهی، چراکه اصل حیات نفوس علوی و سفلی است. بنابراین، هادی و «ولی»، روح و عقل ناطق گشته است.

منابع

قرآن کریم

خطبة غدیر (پیامبر)، ترجمه محمدباقر انصاری، قم، نوید ظهور، ۱۳۹۰.

آمدی، ابوالفتح، ذر و غرر، شرح جمال‌الدین محمد خوانساری، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۴.

آملی، سیدحیدر، جامع الاسرار و منبع الانوار (به انضمام رساله نقد النقود فی معرفة الوجود)، به اهتمام هانری کربن و عثمان

هستی وجود بالفعل دارد ولذا هیچ نیاز و افتقاری جز به حق تعالی ندارد. این عقل که در اینجا ذات ملکوتی و جوهر نشئه ملکوتی دانسته میشود، به دو دلیل ولی و امام است: نخست، از آنجا که بنا بر قاعده امکان اشرف، حق ثانی است و متخلق به اخلاق حق اول تعالی و ظهور وی شمرده میشود، و دیگر آنکه، چون حق تعالی بواسطه بسیط الحقیقه بودن واجد جملگی فضائل و خیرات است، از رحمت وی جایز نیست که فیض خود را از خلق امساک نماید. پس فضل و کمالات را باید بر اساس نظام افضل و ترتیب و موجود واسطه به خلق افاضه نماید.

از سوی دیگر، با لحاظ مصداق مستکفیتترین نفوس، ویژگیهای آن بر خاتم الانبیاء منطبق میشود، زیرا نفس این موجود که در مرتبه خویش در برترین حالت از عقل بالفعل قرار دارد، همه علوم یا اکثر آنها را از حق تعالی، بطریق حدس، می‌آموزد و توانایی و سرعت فراوانی در پذیرفتن انوار عقلیه دارد. همچنین در نهایت درجه قوه تحریک قرار دارد. این ویژگیهای ولی که در مرتبه اعلی فقط بر نفس خاتم الانبیا صدق میکند، به عقل اول تعلق دارد.

حکیم زنوزی با نوآوری در مقوله جوهر، اینگونه نفس را جوهر ملکوتی میخواند. همچنین کوشش شده است که این ذات نشئه ملکوت که بعنوان «ولی و هادی» شناخته میشود، با تحلیل ویژگیهایش و تکیه بر آموزه سهروردی، بعنوان عقل متکافئه معرفی گردد. سپس به دلایل التفات عقول عرضیه متکافئه و ارباب انواع در تربیت و تدبیر مادون خویش اشاره شده، زیرا واجد جنبه‌یی از ربوبیت حق تعالی هستند، گرچه از درجه هویت اطلاقیه حق تعالی (احدیت) دور افتاده‌اند. به این سبب، انوار عرضیه که انوار مدبره انسانی‌اند، بنا بر درجه نورانیت، به مرتبه عقول

- اسماعیل، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
- ابراهیمی دینانی، غلامحسین، قواعد کلی در فلسفه اسلامی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۳.
- ابن سینا، الهیات از کتاب شفا، ترجمه ابراهیم داجو، تهران، امیرکبیر، ۱۳۹۵.
- ابن عربی، محی‌الدین، فتوحات مکیه، تحقیق عثمان اسماعیل یحیی، قاهره، المكتبة العربية، ۱۳۹۲ق.
- ، فصوص الحکم، تعلیقة ابوالعلاء عفیفی، تهران، الزهراء، ۱۳۷۰.
- احسائی، محمد بن علی (ابن ابی جمهور)، عوالی اللثالی، قم، سید الشهداء، ۱۴۰۳ق.
- جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، تصحیح و مقدمه مهدی توحیدی‌پور، تهران، نشر سعدی، ۱۳۶۶.
- سبزواری، ملاهادی، شرح دعای صباح، تحقیق نجفقلی حبیبی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۵.
- سهروردی، حکمت اشراق، ترجمه سیدجعفر سجادی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۹۴.
- ، عقل سرخ، تهران، مولی، ۱۳۶۹.
- طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاجات، تهران، نوید ظهور، ۱۳۹۳.
- فیروزآبادی، مجدالدین، القاموس المحيط، مشهد، شیرازگان، ۱۳۸۰.
- فیض کاشانی، ملامحسن، علم الیقین فی اصول الدین، تحقیق محسن بیدارفر، قم، بیدار، ۱۳۷۷.
- قیصری، داود، شرح فصوص الحکم، تصحیح حسن حسن‌زاده آملی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۲.
- کاشانی، عبدالرزاق، اصطلاحات الصوفیه، تصحیح مجید هادی‌زاده، تهران، حکمت، ۱۳۸۱.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الاصول الکافی، ج ۱، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۷۵.
- لاهیجی، عبدالرزاق، گوهر مراد، تحقیق زین‌العابدین قربانی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳.
- مدرس زنوزی، آقاعلی، مجموعه مصنفات حکیم مؤسس، مقدمه و تنظیم محسن کدیور، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۸.
- ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۱، تصحیح و تحقیق غلامرضا اعوانی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۳.
- ، الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۲، تصحیح و تحقیق مقصود محمدی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۳.
- ، الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۳، تصحیح و تحقیق مقصود محمدی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۲.
- ، الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۴، تصحیح و تحقیق احمد احمدی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۰.
- ، الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۵، تصحیح و تحقیق مقصود محمدی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۰.
- ، الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۶، تصحیح و تحقیق احمد احمدی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۰.
- ، الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۷، تصحیح و تحقیق مقصود محمدی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۰.
- ، الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۸، تصحیح و تحقیق رضا اکبریان، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۷۸.
- ، المشاعر، تصحیح و تحقیق مقصود محمدی، در: مجموعه رسائل فلسفی، ج ۴، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۹.
- ، المظاهر الإلهیة فی اسرار العلوم الکمالیة، تصحیح و تحقیق سیدمحمد خامنه‌ای، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۹.
- ، تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، تصحیح و تحقیق محمد خواجوی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۹.
- ، شرح الاصول الکافی، ج ۱، تصحیح و تحقیق رضا استادی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۴.
- میرداماد، محمدباقر، القبسات، به‌اهتمام مهدی محقق و توشیهیکو ایزوتسو، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۹.